

## موضوع نخست وزیری سید ضیاء پس از علاء\*

چند ماهی از انتشار «خاطرات و تألمات» نگذشته بود که دکتر محمود عنایت این مقاله را برای چاپ شدن در آینده به من داد، ولی درج آن تاکنون به تأخیر افتاده. مرحومان پدر و عموی عنایت از مشاهیر اخبار تهران و از افرادی بودند که ارادت خاص تا مرحله فدویت نسبت به دکتر مصدق داشتند و محمود و حمید توأمان، هم از همان آبشخور سیراب شدند.

بنابرین آنچه محمود عنایت را بر آن داشته است که این مقاله را بنویسد بحث و تحلیل تاریخی و سنجش سند و مدرک است و نباید حمل بر آن شود که محمود عنایت قصد دیگری دارد. درج مقاله ایشان در آینده هم بر همین مناسبت.

علاقه‌مندان واقعی مصدق هیچگاه ازین گونه پژوهشها روی برنمی‌تابند زیرا مصدق خود از پیروان و مبشران راه تحقیق و حق‌جویی بود.

مرحوم دکتر مصدق، هم در تقریرات، و هم در خاطراتش اظهار عقیده کرده است که بعد از استعفای ناگهانی حسین علاء در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰، وقتی جلسه فوق‌العاده مجلس برای ابراز تمایل به نخست‌وزیر آینده در روز شنبه هشتم اردیبهشت تشکیل شد نظر انگلیسیها این بود که سید ضیاء‌الدین طباطبائی را روی کار بیاورند. نوشته است:



«جلسه تشکیل شد، به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور مینمودند [که] تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند و کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت میکردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند. نه مقتضیات روز اجازه میداد به کاندیدای سیاست ییگانه رأی بدهند که چون صحبت درگرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع درکار و خاتمه دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا نخست‌وزیر بخانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمیکرد برای قبول کار حاضر شوم. اسمی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش آمد سبب شد که نمایندگان از محظور در آیند و همه بالاتفاق کف بزنند و بمن تبریک بگویند.»<sup>۱</sup>

این بیان دکتر مصدق در خاطرات اوست که مطلب را به اجمال و بدون ذکر اسم نماینده مذکور نقل کرده، اما در «تقریرات مصدق» مطالب صریحتر بیان شده و اینطور آمده است:

«... روز شنبه هفتم اردیبهشت که جلسه فوق‌العاده در مجلس تشکیل شد گفتند که انعقاد جلسه از این لحاظ است که نخست‌وزیر استعفا کرده است و تشکیل جلسه برای اخذ رأی تمایل نسبت به نخست‌وزیر جدید است. البته نمایندگان میدانستند که نامزد نخست‌وزیر کی است و باید به کی رأی بدهند. قبل از اینکه صحبت از او به میان بیاید چون آقای جمال امامی می‌دانستند که من بهیچوجه به تشکیل دولت عقیده‌ای ندارم و یکی دو ماه قبل هم با من مذاکره کرده بودند و من امتناع کرده بودم (برای اینکه ناگهانی اسم از آن شخص مورد نظر برده نشود) میخواستند با تکلیف آن سمت به من، مدتی مذاکره پیش بیاید و وقتی من گفتم قبول نمیکم آنوقت اسم شخص معهود را عنوان کنند. لذا پیشنهاد کرد که من دولت تشکیل بدهم و من چون ملتفت بودم که اگر امتناع کنم دولت جدید خط بطلان بر تمام کارهایی که شده است خواهد کشید بلا تأمل قبول کردم.»<sup>۲</sup>

بیان مرحوم دکتر مصدق از دو جهت قابل تأمل است. یکی اینکه در اردیبهشت سال ۱۳۳۰ - همانطور که خود او اشاره میکند - غلبان احساسات ضد انگلیسی به اوج خود رسیده بود و خشم و نفرت افکار عمومی از طبقه حاکم و دولتمردان و رجال محافظه‌کار چندان شدید بود که حتی حسین علاء هم که البته در آن زمان هنوز چندان طرفیتی با ملیون و طرفداران مصدق نشان نداده بود، و به قول دکتر مصدق هنوز هم می‌شد او را «مردی خیرخواه و صمیمی و راستگو»<sup>۳</sup> دانست که نخواست یا نتوانست با ملی کردن صنعت نفت ابراز مخالفتی کند و چون فطرتاً هم آدم ملایم و محافظه‌کاری بود و در آن شرایط نمی‌توانست با جنبش همراهی کند بزودی در مقابل سیل حوادث سپر انداخت و مسند نخست‌وزیری را به دکتر مصدق سپرد. عقلاً درست به نظر نمی‌رسد که در چنان شرائطی انگلیسها و رجال دست راستی نقشه روی کار آوردن سید ضیاء - یعنی عامل اصلی، و بقول خودش مسبب کودتای ۱۲۹۹ و بانی رژیم بیست ساله را - آنها هم با چنان صحنه‌سازی - کشیده باشند و بر این مدعا چه دلیلی بهتر از نامه استوکس، مهرداد سلطنتی انگلیس به اتلی نخست‌وزیر وقت آن کشور که دکتر مصدق ترجمه آنرا استنساخ و به یادداشت‌های خود ضمیمه کرده است.<sup>۴</sup> در این نامه که به تاریخ

چهاردهم سپتامبر ۱۹۵۱ است استوکس ضمن بحث دربارهٔ جو سیاسی ایران مینویسد:

«... به اعتقاد من گروه معهود ضیاء [= سید ضیاء] ... دیگر به درد نمیخورد و کاری ازش ساخته نیست، مگر به پشتیبانی حکومت نظامی... هرچند ضیاء آفتابی شده است چنین مینماید که شاه هنوز حاضر نیست که از او پشتی کند.»<sup>۵</sup>

گفتیم نماینده‌ای که دکتر مصدق را بعد از استعفای علاء در جلسهٔ خصوصی مجلس نامزد کرد جمال امامی<sup>۶</sup> بود. کسانی که اوضاع و احوال آن زمان را درک کرده‌اند میدانند که امامی در عین شهرت که به طرفداری از شاه و دربار و جهت دست راستیها و محافظه کاران داشت به اقتضای طبیعت شخصی و خصوصیات ذاتی، و خلقیاتی که شخصیت انفرادی هرکس را تشکیل میدهد این ویژگی را هم داشت که اهل صراحت لهجه و فاشگویی، و حتی در مواقعی بدزبانی و هتاکمی بود. چنین آدمی که حتی رزم آرا را از گزند زبان خود مصون نگذاشته بود<sup>۷</sup> داعی نداشت که در عین عدم اعتقاد به دکتر مصدق، و در همان حال که زمامداری او را به ضرر مملکت و شاه و طبقهٔ خودش می‌داند صرفاً برای ظاهر سازی و پی به گربه گم کردن و نعل وارو زدن از مصدق نام ببرد و او را دعوت به قبول صدارت بکند و بعد با علم به اینکه مصدق زیر بار این مقام نخواهد رفت به کمک همدستانش سید ضیاء را وارد معرکه کند.

در این مورد برای اینکه حتی المقدور رأی مقرون به صوابی صادر کرده باشیم به نطقهای امامی رجوع می‌کنیم که تقریباً نمودار کامل جهت‌گیری سیاسی، و در واقع مخالف خوانی‌های اوست، و در دوره‌ای که هنوز جبههٔ ملی دچار تشتت و تجزیه نشده بود و مصدق قدرت بلا معارضی در افکار عمومی کسب کرده بود این مخالف خوانیها در عین اینکه می‌توانست نشانهٔ ضدیت عناصر و مراجع مقتدرتری در داخل و خارج مملکت باشد، در حکم ستیز و معارضة آشکار با افکار عمومی - و بهمین دلیل متضمن بی‌پروائی و جسارتی بود که از لحاظ کمیت و نوع مخاطراتی که می‌توانست متوجه شخص کند دست کمی از شهامت لازم برای مبارزهٔ انفرادی بر ضد یک دولت قلدر و زورگو ندارد. جمال به عنوان سرکردهٔ اقلیت، هم از اجرای قانون خلع ید، و در گرما گرم جوش و خروش و تلاطم احساسات ضد انگلیسی علناً در مجلس می‌گوید:

«راهی را که ما انتخاب کردیم هر روز فاصلهٔ بین ما و بلوک غرب را زیادتر میکند... نتیجه آنست که در دامن بلوک شرق می‌افتیم... آمدیم زیر ابرویش را برداریم، چشمش را کور کردیم... حکایت آن طیب است که مباحثات کرد من سنگ کلیهٔ بزرگی را در آوردم. گفتند مریض چه شد؟ گفت او مرد...»<sup>۷</sup>

امامی در همین جلسه که کمتر از یکماه از شروع خلع ید می‌گذشت و دولت مصدق در اوج محبوبیت خود بود گفت: «بنده با طرز اجرائی دولت آقای مصدق موافق نبودم برای اینکه میدیدم چه عواقب وخیمی خواهد داشت.»<sup>۷</sup>

دو ماه بعد از این تاریخ، و در حالی که عمر حکومت مصدق هنوز به شش ماه نرسیده بود در مجلس گفت: «... فرمودند به دکتر مصدق چه ایرادی می‌گیرید بنده عرض می‌کنم هزاران ایراد!... در جامعه‌ای اگر بنا شود ایراد به دولتی گرفته شود این دولت مصون از هیچ ایرادی نیست. یعنی هرچه



سید ضیاء الدین طباطبائی



جمال امامی

نباید بکند کرده است...<sup>۸</sup>

قریب یک ماه بعد ماده غلیظ تر می شود و جمال ضمن نطق تندتری که ضمن آن از عدم تأمین جانی اقلیت مجلس و حمله و ناسزاگویی بعضی از روزنامه ها نسبت به نمایندگان اقلیت گله می کند می گوید:

«من می دانستم که دکتر مصدق آدم کج سلیقه ای است، آدم لجوجی است. آدم منفی بافی است ولی این امید [؟] را نداشتم که دکتر مصدق که چهل سال سنگ آزادی را به سینه زده است اول کارش عدم آزادی باشد، سلب آزادی حتی از وکلاء باشد. این را باور نمی کردم. این نقض غرض است. یک کسی با وسائلی بیاید پیشوای ملی بشود و تا آمد، لگد به تمام گفته های قبلیش بزند...»<sup>۹</sup>

برای نسلی که بعد از مصدق، و در واقع بعد از «مشروطیت صغیر» شاهد مجالسی رام و آرام بود و مجلس و مجلسیان تا مدت ها برای او نمونه سکون و سکوت و تمکین در حضور دولتمردان بودند شاید بیان این نکته جالب باشد که «جمال» این سخنان تند و تیز را غالباً در تالار جلسه علنی در حضور خود دکتر مصدق و وزیران کابینه او با حضور تماشاچیان و روزنامه نگاران ایراد می کرد. متن نطق او - نظیر نطق سایر نمایندگان - غالباً در روزنامه ها چاپ می شد و نگاه نیز بطور زنده از رادیو پخش می گردید. روزنامه های مخالف، اعم از چپ و راست هم تا آخرین روز حکومت مصدق مشغول انتشار بودند و اگر بعضی از آنها توقیف می شدند، روزنامه های دیگری بلافاصله جای آنها را می گرفتند، و بدین ترتیب بساط روزنامه فروش ها هیچوقت از روزنامه مخالف خالی نبود، و این وضعی بوده که نه تنها در دوران مصدق، بلکه در تمام دوران دموکراسی صغیر که از بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ و مجموعاً دوازده سال و بیست و هفت روز طول کشید بجز در ایام استثنائی و معدود باقی و برقرار بود و با این حال صدای همه بلند بود که آزادی نیست!

\* \* \*

تندترین نطق جمال بر ضد مصدق، در جلسه ۲۱۲ مجلس شانزدهم، و در تاریخ سه شنبه نوزدهم آذر ایراد شد، و این زمانی بود که مخالفان دولت بواسطه حدوث حوادث چهاردهم آذر - یعنی غارت روزنامه های وابسته به هر دو جناح چپ و راست مخالف توسط جماعتی که شعبان جعفری شاخص ترین چهره آنها بود دستاویز مناسبی برای حمله به مصدق پیدا کرده بودند. روزنامه های دست چپ، این جماعت را وابسته به دربار و تجهیز شده توسط دولت معرفی کردند و حال آنکه در بین روزنامه های غارت شده، چند روزنامه وابسته به دربار وجود داشت که معروف بود توسط ملکه مادر تقویت و حمایت می شوند و به هر حال طرفدار شاه و مخالف مصدق بودند و منطقی به نظر نمی رسید که دربار دستور سرکوبی آنها را صادر کرده باشد.

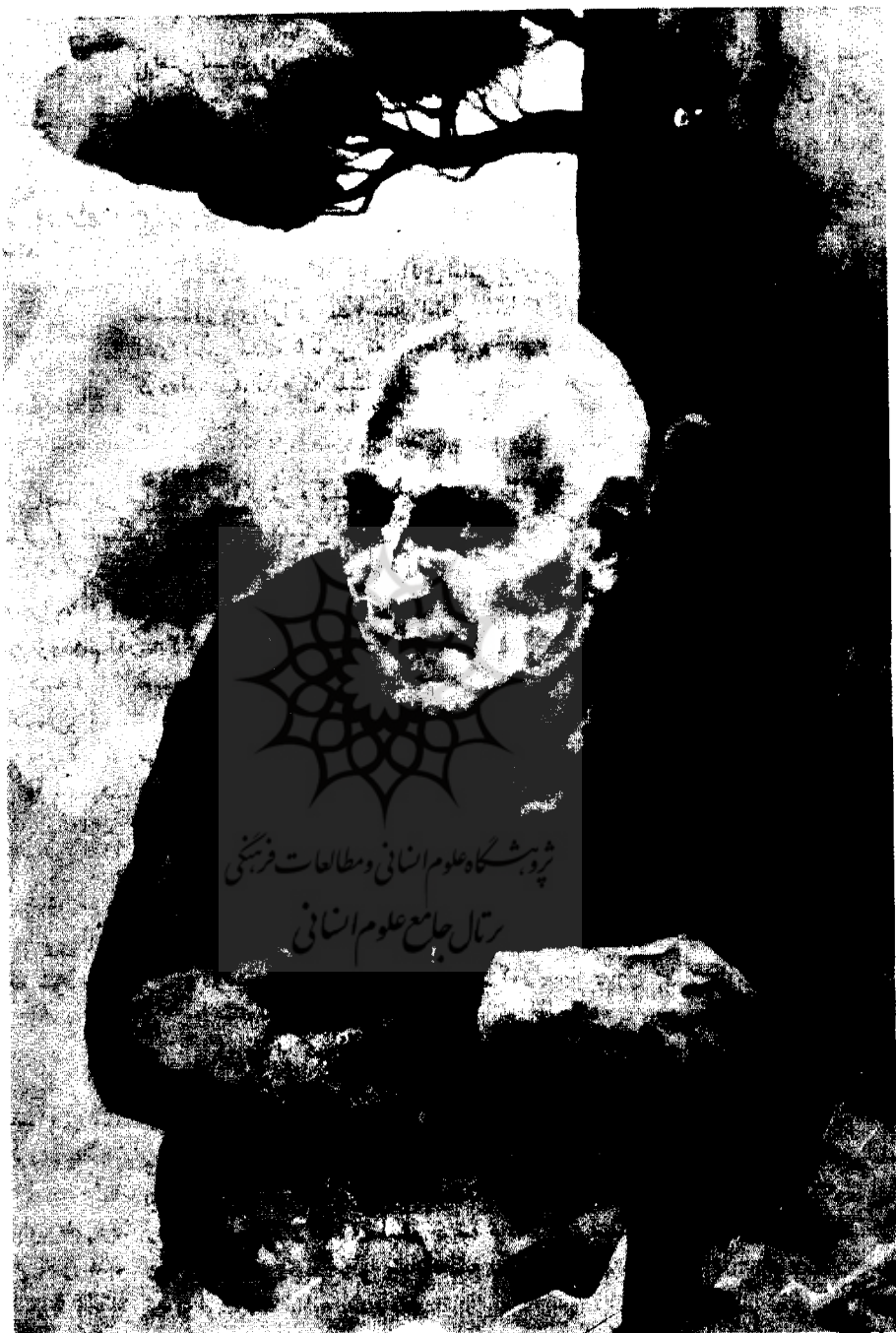
شایعه قابل قبولی که البته هرگز به ثبوت نرسید این بود که عناصری از داخل دولت که تمایلات شاهی آنها بر گرایش مصدقی می چربید، طراح و کارچرخان ماجرا بوده اند. خود دکتر مصدق بطور قطع در این جریان دست نداشت. وقتی هم از چند و چون ماجرا به درستی مطلع شد طی نطقی در مجلس شدیداً مسبین رامحکوم کرد. ولی با توجه به ترکیب کلی نظام اداری و اجرائی و سرسپردگی و وابستگی دستگاه های انتظامی به اساس هیئت حاکمه، مسئله در بوته ابهام و اهمال ماند و کسی مجازات نشد.

روز سه شنبه نوزدهم آذر ۱۳۳۰ که دکتر مصدق خود نیز در مجلس حضور یافته بود قبل از تشکیل و رسمیت یافتن جلسه، تظاهراتی در داخل تالار جلسه علنی بر علیه مصدق و نمایندگان اقلیت صورت می‌گیرد و سرانجام کار به جنگ مغلوبه می‌کشد و تماشایان و وکلاء با هم دست به یقه می‌شوند! گویا در همین جلسه بود که منوچهر تیمورتاش (فرزند تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه) که در آن موقع از مخالفان سرسخت مصدق بود توسط تماشایان طرفدار دولت مضروب شد.

معروف شد که مرحوم کریمپور شیرازی مدیر روزنامه شورش، از لژ تماشایان به داخل تالار پریده و با تیمورتاش دست به یقه شده است. در همان موقع سایر وکلاء و اقلیت به کمک تیمورتاش شتافته و کریمپور را متفقاً به زیر مشت و لگد گرفته‌اند. عاقبت جمال امامی که تا این لحظه در دعوا شرکت نداشت به وسط معرکه می‌آید و کریمپور را که در قیاس با جمال امامی جثه کوچکی داشت از پشت با یک دست بغل می‌کند و از معرکه بیرون می‌برد.<sup>۱</sup>

بعد از تشکیل جلسه نیز نمایندگان اقلیت دست به تظاهرات شدیدی بر ضد دولت می‌زنند. ابتدا پیراسته به عنوان تصحیح صورت جلسه قبل به پشت تریبون می‌رود و با علم به اینکه جریان مجلس مستقیماً از رادیو پخش می‌شود با اغتمام فرصت از سالروز حقوق بشر شعارهای تندی بر ضد دولت مصدق می‌دهد. بعد هم که مصدق برای ایراد نطق به پشت تریبون می‌رود، مخالفان با به صدا درآوردن پیشدستی‌های صندلی، مانع نطق او می‌شوند و سرانجام جمال به پشت تریبون می‌رود و سفره دلش را باز می‌کند. او خطاب به مصدق می‌گوید:

«آقای نخست‌وزیر، شما هیچ وقت در عمرت نه تنها نخست‌وزیری که مراعات قانون و مجلس را بکنند نبودید، هیچوقت هم یک همچو فردی نبودی که در خانهات بنشین و مراعات قانون را بکنی. اگر در صف اقلیت هم باشی مراعات قانون را نمی‌کنی. شما مگر کسی نیستی که از مجلس پا شدید رفتید جلو درب مجلس، به مردم گفتید آنجا مجلس نیست، اینجا مجلس است. آمدی اینجا نشسته‌ای چه کنی. برو همان چاقوکشها برای شما مجلس هستند. (نخست‌وزیر - حالا هم می‌روم). برو! مرا می‌ترسانی؟.... من نمی‌دانستم ایشان اینقدر جاه طلب است. این را فرض نمی‌کردم. می‌دانستم که از زنده باد و مرده باد خوشش می‌آید، می‌دانستم که هوچی است، ولی جاه طلبی او را اینقدر نمی‌دانستم. من اینقدر فرض نمی‌کردم، یک پیرمرد هفتاد و چند ساله‌ای که همیشه هم تمارض می‌کند وقتی وارد این مملکت می‌شود می‌رود زیر لحاف، ولی در آمریکا شلنگ تخته می‌اندازد. این آدم اینقدر سماجت بخرج می‌دهد که من میمانم برای چی؟ یک روز دکان نفت باز می‌کند، هشت ماه می‌گذرد بعد می‌بند غلط رفته، مگر ول می‌کند. می‌بند این دکان بسته شد دکان انتخابات باز می‌کند، بعد دکان خبازی و نعلبندی باز می‌کند. برای این که مردم را فریب بدهد. آقا آخرش چی است؟ چه کردی برای این مملکت، چه کردی در این هشت ماه جز بدبختی، فلاکت، نکبت، دوئیت چه ایجاد کردی؟ چیز عجیبی است. من عرض کردم عظم قاصر است. شما نمایندگان ملت که علی‌رغم ایشان نماینده‌اید بگوئید، او که شما را نماینده نمی‌داند، او چاقوکشهای جلو مجلس را نماینده می‌داند، ولی حق هم همین است که با شما اینطور رفتار شود. همین حق است. آقا، من روی سخنم با ایشان نیست. ایشان معتقد به این حرفها نیست، معتقد به مملکت نیست، معتقد به نظم و



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رسال جامع علوم انسانی

آرامش نیست. او یک سرشت خاصی است. خدا یک مرضهائی را گاهی برای تنبیه جامعه ایجاد می‌کند. دکتر مصدق هم یکی از آن امراض است که خدا برای ایران فرستاده است...»<sup>۱۱</sup>

در برابر تمام این حرفها، مصدق در جواب مستقیمی که در همان جلسه به جمال امامی داد فقط گفت:

«با تمام معایبی که جناب آقای امامی برای من ذکر کردند ایشان خودشان پیشنهاد نخست‌وزیری مرا کردند (جمال امامی - غلط کردم). من نمی‌دانم این تقصیر با جناب آقای امامی است یا با من که جاه‌طلب بوده‌ام و با این معایب نخست‌وزیری را قبول کرده‌ام، امید دارم که ملت ایران در این باب قضاوت کند و آنچه را حقیقت است درک کند.»

\* \* \*

جمال در عین این ناسزاگوئی و تندزبانی و توهین به دولت سعی می‌کرد خود را یک «پارلمانتر» اصولی و جاسنگین و مصلحت‌اندیش معرفی کند! و معتقد بود که حکومت برای این بوجود آمده است که امنیت همه افراد، و حتی مخالفان خود را تأمین کند و بهمین دلیل به دکتر فاطمی معترض بود که چرا بعد از انتصاب به معاونت نخست‌وزیری در روزنامه‌اش به مخالفان دشنام می‌دهد. در جلسه سه شنبه نوزدهم آذر ۱۳۳۰ در همین باب گفت:

«معاون نخست وزیر قباحتمی نمی‌فهمد. علنی در ارگان دولت بمن فحش می‌دهد... اگر آقای دکتر بقائی فحش بدهد دکتر است، پسر یک شخصی است، با ما هم‌قطارست. او هم فحش زننده نباید بدهد. خوب حالا می‌گوئیم وکیل است، آزاد است وی تو چه می‌گوئی! تو دولتی! تو برای این هستی که نگذاری به من فحش بدهند...»

وی با همین استدلال معتقد بود که اگر حقیقت و امنیت مخالفان از جانب دولت مورد تعرض واقع شود خطر رژیم و دولت برای آزادی فردی کمتر از کمونیست نیست. می‌گفت:

«اگر من از کمونیستها می‌ترسم برای این است که اگر آنها بر مملکت مسلط شوند متعرض جان و مال و ناموس و مزاحم حیثیت و آزادی و بالاخره حقوق ما خواهند بود. خوب، حالا اگر دولت بیاید این کار را بکند به کی متوسل شویم؟... وقتی دولتی که با پول ملت ایجاد شده است خودش می‌آید متعرض ما می‌شود من از این به که پناه ببرم. (صفائی<sup>۱۲</sup> - به خدا، و خدا انتقام خواهد کشید) لاله الا الله... ما پرریوز که شنیدیم اینجا جلوی حزب توده را گرفتند<sup>۱۳</sup> تصمیم داشتیم بیائیم به شهربانی تقدیر کنیم، ولی خوشبختانه نکردیم. چون دیدیم که درجهنم ماری است که از او باید به غاشیه پناه برد.»

\* \* \*



اما تمام این سروصداها تا وقتی بود که زور مجلس و مطبوعات به دولت می‌رسید و مشروطیت صغیر هنوز نیمه نفسی داشت. بعدها که قدرت دولت به جایی رسید که وکیل مجلس را با پس گردنی از فرمانداری نظامی بیرون کردند، با اینکه در مجلس شورا کار به استیضاح از دولت کشید هیچکس زورش به فرماندار نظامی وقت نرسید، اگرچه نماینده مقتدری مثل جمال باشد که آن موقع سناتور جمال امامی شده بود. اعتراض ملایم و متین تقی‌زاده و علی دشتی در سنا نیز فقط تا این حد اثر داشت که در بایگانی تاریخ ثبت و ضبط شود، و به زبان عامیانه: همه ماستها را کیسه کردند.

در آن موقع دولت تقریباً همان دولتی شده بود که مرحوم جمال می‌خواست؛ یعنی نه چاقوکشی به روزنامه‌های مخالف می‌فرستاد و نه در روزنامه‌ها به مخالفان فحش می‌داد. چون اصلاً مخالف و معارض به سیاق سابق وجود نداشت. تا حاجتی به فحش و دشنام و اجزام چاقوکش به چاپخانه باشد. درست است که تا چند سالی بعد از ۲۸ مرداد در مجلس و مطبوعات صداها نمی‌بردند حکومت بلند شد و خود جمال هم در مجلس نطقهایی در انتقاد از اعمال دولت ایراد کرد، اما اولاً این مخالفتها متفرق و سست بود و قبل از او جگیری خاموش می‌شد، و ثانیاً مخالفان هم - لاقلاً تا دیر زمانی آن مردان تند حمله و شیرگیر سابق نبودند و بهمین جهت زبان مخالفت و اعتراض نیز اندک اندک دگرگون شد و بغیر از موارد استثنائی در لباس ایما و اشاره درآمد و کنایه و استعاره و تمثیل جای بیان صریح و بی‌پرده را گرفت.

\*\*\*

بقول احمد کسروی، کوتاه سخن آنکه مردی با خصوصیات و مذاق و مشرب جمال امامی وقتی دکتر مصدق را دعوت به قبول صدارت می‌کند قاعداً نظرش این است که مملکت (یا هیئت حاکمه‌ای که در آن موقع گرداننده و در واقع صاحب مملکت بود) بطور موقت هم که شده از بن بست نجات یابد. این توضیح نیز در اینجا لازم است که قبل از قتل رزم‌آرا هم ظاهراً جمال در یکی دو نوبت به مصدق پیشنهاد کرده بود که جای رزم‌آرا را بگیرد، و دکتر مصدق در جلسه یکشنبه سوم آذر ۱۳۳۰ طی نطقی - که آنهم در جواب مخالفت‌های جمال امامی ایراد شد - گفت:

«جناب آقای جمال امامی در زمانی که رزم‌آرا نخست وزیر بود با ایشان مخالف بودند.<sup>۱۱</sup> این را کاملاً تصدیق می‌کنم و برای این مخالفت، درست نمی‌دانم چند جلسه منزل بنده تشریف آوردند و مذاکره فرمودند که من نخست وزیر بشوم. به ایشان عرض کردم که این مقام را نمی‌توانم قبول کنم بجهت اینکه آن چیزی را که انگلیسیها می‌خواهند نمی‌توانم اجرا بکنم...»

بعد از قتل رزم‌آرا، در آن شرایط استثنائی که صدای گلوله خلیل طهماسبی (کشنده رزم‌آرا) هنوز در فضا طنین انداز بود، جلوگیری از ملی شدن صنعت ملی بدست یک نخست وزیر انگلوفیل یا محافظه کار خلاف مصلحت وقت، و حتی خلاف مصلحت انگلیسیان بود. راه درست و عاقلانه این بود که مصدق با آنان مسئولیت را بگردن بگیرد تا با تدریجاً «واقعیات» را بپذیرد و مجبور شود بخوبی با شرکت نفت به توافق برسد، و یا وقتی که دید از عهده حل مسئله برنمیاید استعفاء داده مسند را باز به همان قدیمی‌ها بسپارد. مصدق نه سازش کرد و نه استعفا داد و حریفان ناچار به آخر الدواء کودتا متوسل شدند.

دوران بیست و هشت ماهه حکومت مصدق تنها فرصتی در رژیم گذشته برای رجال محافظه کار بود تا نقش رادیکالهای انقلابی را ایفا کنند و در داعیه آزادیخواهی با جناح چپ همگام شوند.

### یادداشتها

\* بخشی از یادداشت‌های پراکنده‌ای است که در حاشیه خاطرات دکتر مصدق قلمی کرده‌ام، و ضمن آن سعی کرده‌ام که بدور از حب و بغض با گروه‌های از تاریخ معاصر برخورد کنم و صرفاً تناقضاتی را نشان دهم که بفرض اثبات، دلیل خیانت کسی نمی‌شود، بخصوص که هیچ مرجعی جز تاریخ نمی‌تواند درباره اشخاص رأی نهائی صادر کند، که حدیث نیک و بد ما به روزگار خواهد ماند... م.ع.

- ۱- خاطرات و تألمات مصدق. بگوشش ایرج افشار. انتشارات علمی. تهران. ۱۳۶۵ (ص ۱۷۸)
- ۲- تقریرات مصدق در زندان یادداشت شده توسط جلیل بزرگمهر. تنظیم ایرج افشار. چاپ سازمان کتاب. ۱۳۵۹ (ص

(۱۲۰)

\* نخست مرحوم علی محمدخان عامری استاد انگلیسی متوجه این نامه شده بود او خاطرات اتلی را دیده و نامه را از آنجا برگرفته و ترجمه کرده بود و با مقدمه‌ای به من داد و در مجله راهنمای کتاب همراه عکسی از مصدق و اتلی به چاپ رسانیدم. بخش مطبوعاتی سازمان امنیت برای آنکه بداند عکس را از کجا به دست آورده بودم (چون مصدق بر روی آن تاریخ گذاشته بود) مرا به ساختمانی حوالی میدان فردوسی خواستند. آن جریان را در خاطرات و تألمات یادداشت کرده‌ام (ایرج افشار).

۳- بعد از معرفی دولت علاه به مجلس شانزدهم (یکشنبه هیجدهم فروردین ۱۳۳۰) آشتیانی‌زاده نماینده منفرد مجلس - که ضمناً در آن موقع معروف به طرفداری از قوام بود - در جلسه سه شنبه ۲۰ فروردین اظهاراتی در مخالفت با علاه ایراد کرد و گفت کسی که به اعتراف تقی‌زاده، «طرف مؤثر و شریک و مشاور در انشاء قرارداد ۱۹۳۳ بوده نمی‌تواند در چنین موقعی که صحبتی از ملی کردن صنعت نفت است نخست‌وزیر شود، و چون در روز معرفی کابینه به مجلس، دکتر مصدق طی نطقی علاه را «دوست سی ساله» خود معرفی کرده و تلویحاً دولت او را مورد تأیید قرار داده بود آشتیانی‌زاده بطور ضمنی مصدق و پاراننش را مورد حمله قرار داد و آنها را متهم کرد که با دولت علاه بند و بست کرده‌اند.

در جلسه پنجشنبه بیست و دوم فروردین ۱۳۲۹، دکتر مصدق در مقام جوابگویی پشت تریبون رفت و متذکر شد که تفاوت علاه با تقی‌زاده این است که تقی‌زاده با علم و اطلاع از مضار قرارداد ۱۹۳۳ زیر این قرارداد را امضاء کرد، و حال آنکه علاه ندانسته و نفهمیده در «مقدمات کار» این قرارداد دخالت کرده است. بنابراین نه تنها مرتکب جرمی نشده بلکه در ارتکاب جرم هم قاصد نبوده و به اصطلاح جزائون انانسیون کوپابل (intention coupable) با قصد جرم نداشته است. «البته میتوان به آقای علاه این ایراد را نمود [که] چرا حاضر شدند بدون مطالعات کافی مأموریت دولت را قبول کنند ولی همه می‌دانند که هرکس در دوره دیکتاتوری متصدی کار بود نمی‌توانست از امر دولت تخلف کند».

به نظر مصدق در آن موقع، علاه فقط بک نقص داشت و آن این بود که به عقائد تقی‌زاده فوق‌العاده اهمیت میداد و این اهمیت را هم صراحتاً ابراز می‌کرد اما همین امر دلیل صداقت و راستگویی او بود. (نگاه کنید به مذاکرات مجلس شانزدهم، از جلسه ۱۳۰ تا جلسه ۱۳۵ - فروردین ۱۳۳۰).

باید دانست که در آن هنگام روابط علاه و دکتر مصدق حسنه بود و هنوز طرفین برای همدیگر شمشیر نکشیده بودند. ولی بعداً که علاه به وزارت دربار رسید با شدت گرفتن اختلاف شاه و مصدق، رابطه مصدق و علاه هم شکراب شد و اوج این اختلاف در واقعه نهم اسفند (۱۳۳۱) بروز کرد که بالاخره به استعفاء علاه از وزارت دربار، و انتصاب ابوالقاسم امینی به کفالت دربار منجر شد. موضوع روابط دکتر مصدق و تقی‌زاده در فصل دیگری مورد بحث قرار گرفته است. اما در این فرصت می‌گوئیم با استدلال دکتر مصدق تقی‌زاده هم قابل تنزیه است. زیرا که او نیز نمی‌توانست از دستور رضا شاه تخلف کند و بعلاوه در کمال صراحت در همین مجلس پانزدهم اعتراف کرد که «آلت فعل» بوده است. یادآوری این نکته هم شاید جالب خاطر باشد که دکتر مصدق در همین مجلس شانزدهم - در جلسه ۲۷ مهر ۱۳۲۹ - و بمناسبتی دیگر ضمن اشاره به آلت فعل بودن وزراء و وکلاء در دوران رضا شاهی گفته بود:

«با این حال وزراء و وکلاء نمی‌توانند به عنوان نبودن آزادی، خود را تیرنه کنند چونکه آنها مجبور نبودند کار قبول کنند تا اینکه نسبت به مملکت خیانت کنند که بالاتفاق بالاخره با اختیار لابنفی الاختیار، [امتناع از روی اختیار، منافی اختیار نیست] و مقصود این بود که رجال کشور و لشگری در عین اجبار به اطاعت از مافوق، لافعل دارای این اختیار بودند که اصلاً از روز اول قبول کار نکنند اما دکتر مصدق به دلالت سیاسی نمی‌خواست عین این استدلال را در مورد حسین علاه بکار ببرد و او را هم مثل تقی‌زاده در خور محکومیت سیاسی بداند.

۴- در دوره چهاردهم مجلس که مصدق با اعتبارنامه سید ضیاءالدین به مخالفت برخاست و نطق مفصل و شدیدالحنی بر ضد او ایراد کرد سید ضیاء برای اینکه نمایندگان مجلس را از رد اعتبارنامه خود بازدارد در جلسه هفدهم اسفند ۱۳۲۲ ضمن حمله متقابل به مصدق و دفاع از خویش، صلاحیت سیاسی خود را با رزم شاه مرتبط کرد و به مجلسیان هشدار داد که: «موضوع صلاحیت من برای وکالت مجلس شورای ملی بعلت اینکه مسبب کودتا بودم بک نتایج خطرناکی را ممکن است برای مملکت پیش آورد. اگر من بدلیل اینکه مسبب کودتا بوده‌ام صلاحیت وکالت مجلس شورای ملی را نداشته باشم پس تمام تشکیلات و تأسیسات ناتجه از کودتا میبایست مورد تجدید نظر واقع شود و با علاقه‌ای که ماها به حفظ اساس سلطنت فعلی داریم

گمان نمی‌کنم که صلاح ما و مملکت ما باشد نه فقط از نظر سیاست داخلی بلکه از نظر سیاست خارجی، زیرا تصمیم مجلس شورای ملی در عدم صلاحیت اینجانب ممکن است از طرف اجانب اتخاذ سندی شود و قانونی بودن تشکیلات و تأسیسات اجرائیه و مظهر اعظم آن که مقام سلطنت است مورد تزلزل واقع گردد.

سید ضیاء مطلب را از این هم بازتر کرد و به تأیید و ابرام گفت:

«آقای دکتر مصدق السلطنه در سنه ۱۳۰۴ با استقرار سلطنت پهلوی مخالفت نمودند و چون دکتر در حقوق هستند میبایستی کاملاً متوجه باشند که از لحاظ حقوق بین‌المللی چنانکه مخالفت ایشان با اعتبارنامه من مورد تصویب مجلس شورای ملی قرار بگیرد طبعاً پایه سلطنت فعلی را متزلزل کرده‌اند.» (سیاست موازنه نفی در مجلس چهاردهم، بقلم حسین کی‌استوان، بهمن ۱۳۲۷، ص ۶۲).

ظاهراً همین سخنان یکی از مؤثرترین علل تصویب اعتبارنامه سید ضیاء بود. حسین کی‌استوان مینویسد:

«... اظهارات ایشان راجع به اینکه رد اعتبارنامه او پایه سلطنت و تشکیلات حاصله از کودتا را سست و متزلزل می‌کند، و همچنین ترس پاره‌ای از نمایندگان از نفی حزب توده که مخالف جدی سید ضیاء بود در تصویب اعتبارنامه تأثیر بسزائی داشت. و برتر از همه وجود وکلای دوره دیکتاتوری بود که انتخاب آنها با نظر همان مقاماتی انجام شده بود که سید ضیاء‌الدین در کف حمایت آنان قرار داشت و همین وکلا بودند که رأی به اعتبارنامه حامل کودتا دادند.» (همان کتاب، ص ۸۲).

۵- جمال امامی فرزند حاج امام جمعه خوئی (از احرار صدر مشروطه) بود و هیچوقت حسن شهرت پدر را پیدا نکرد اما در تهران (و شاید هم در مسقط الراسخ) بر رویا و کیبائی داشت و معمولاً غطش را میخواندند. خودش یکبار در مجلس گفت: «در ادارات اسم مرا گذاشته‌اند محترم‌السلطنه لائی، چون هرکس بیاید در خانه من و بگوید مرا توصیه کن من ردش نمی‌کنم.» (از صورت جلسه یکشنبه پنجم آذر ۱۳۲۹- مجلس شانزدهم).

در جلسه پنجشنبه هشتم تیر همان سال که مجلس بر سر تشکیل دولت سپهبد رزم‌آرا متشنج شده بود هنگامی که جمال امامی می‌خواست از رزم‌آرا بعنوان «کسی که لباس سیویلی پوشیده و به شما [یعنی مجلسیان] هم تعظیم میکند» تعریف کند دکتر مصدق فریاد زد: «آقای امامی، تو وکیل ملت، این حرف را نزن.»

جمال، صرفنظر از عقائدش، یک سخنور سیاسی چیز دست بود و لهجه آذری هم برگرمی چانه‌اش می‌افزود.

۶- در آذرماه ۱۳۲۹ که عده‌ای از افراد حرفه‌ای، در ظاهر به عنوان مردم هادی، و در باطن از طرف شهربانی رزم‌آرا به چاپخانه روزنامه شاهد (پهلوی) به دکتر مظفر بقالی کرمانی که آن موقع با جبهه ملی و دکتر مصدق همکاری داشت و با رزم‌آرا مبارزه می‌کرد) می‌ریزند و ضمن بهم ریختن گارسه‌ها و مسائل آنرا غارت می‌کنند، آن عمل سروصدای بزرگی در مجلس و مطبوعات پیدا می‌کند، تا جایی که بعضی از نمایندگان طرفدار دولت، و از آن جمله خود جمال امامی در مقام اعتراض به این واقعه برمیایند. وی در جلسه پنجشنبه سی‌ام آذر ضمن نطق قبل از دستور می‌گوید:

«اصلاً من نمی‌فهمم، اینها بقول رفیقمان آقای دشتی مفز خر خورده‌اند. آخر تو که این قدرت را در دست داری، چاقوکش چرا می‌فرستی آقا؟ آخر تو که شهربانی داری، ژاندارمری داری، نظام داری، آخر به چاقوکش چه احتیاجی داری، اینهمه قانون کشدار داری، تو که از قانون سر تا پا سواستفاده میکنی، یک موردش اقل حفظ ظاهر را بکن.»

۷- صورت جلسه ۱۶۸ مجلس شانزدهم، یکشنبه ۲۳ تیر ۱۳۳۰.

۸- همان مأخذ. جلسه ۱۸۴. مورخ دهم شهریور ۱۳۳۰.

۹- همان مأخذ. جلسه ۱۸۷. سه‌شنبه دوم مهر ۱۳۳۰.

۱۰- نقل این ماجرا را من از زبان یک شاهد عینی بعدها در دفتر روزنامه شاهد شنیدم و گوینده میخواست میزان لوطیگری جمال را با این نقل نشان بدهد!

۱۱- از صورت جلسه سه‌شنبه نوزدهم آذر ۱۳۲۹ مذاکرات مجلس شانزدهم لازم به توضیح است که جریان مجلس آن روز به دستور دولت دربار، یکی بطور زنده و نوبت بعد بهنگام شب و پس از اخبار بخش شد.

۱۲- عبدالصاحب صفائی، از نمایندگان دوره شانزدهم، که در دوره هیجدهم نیز وکیل شد و در نیمه دوره به سکه قلبی درگذشت.

۱۳- منظورش روز چهاردهم آذر است که اجماع داش آموزان چپ در میدان بهارستان توسط پلیس سرکوب شد.

۱۴- جمال در ابتدا طرفدار جدی رزم‌آرا بود ولی بعدها که دید وی قادر به مقابله با مخالفت‌های تند و تیز نیست، و بخصوص بعد از فرار سران حزب توده از زندان از مخالفان جدی او شد.

## اشتراک سال ۱۳۷۱

از مشترکین ارجمند خواهشمندیم هرچه زودتر مرحمت کنند